

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

معرفة الحجّة مایه‌ی حیات، عزّت و قدرت^۱

❁ زنی که شوهرش مرده بود و از او پسربچه‌ای داشت، دیگر ازدواج نکرد؛ به این امید که پسرش بزرگ می‌شود و حامی او خواهد بود. اما متوجه شد که آن پسربچه بسیار نحیف و ضعیف است و از بچه‌های کم سنّ و سال‌تر از خودش در کوچه زمین می‌خورد. فهمید که بچه‌های دیگر پدر را بالای سرشان می‌بینند و به اتّکای او احساس قدرت می‌کنند و این بچه چون پدری بالای سرش نمی‌بیند، این‌گونه رنجور و نحیف مانده است. برای حلّ مشکل نزد نقّاشی رفت و به او گفت تصویر یک پهلوان قدرتمند را بکشد و بازوبند پهلوانی روی بازویش ترسیم کند. تابلو را گرفت و در اتاق نصب کرد و پرده‌ای روی آن کشید و پسرش را صدا زد و گفت: می‌خواهی پدرت را ببینی؟ پسر با اشتیاق گفت: بلی. مادر کم‌کم پرده را از روی آن شمایل کنار زد و به تعریف زور بازو و قدرت پهلوانی پدر مشغول شد. هرچه عکس آن پهلوان بیشتر نمودار می‌شد، استخوان‌های درهم فرورفته‌ی پسر از هم باز می‌شد و در خود احساس قدرت می‌کرد. وقتی تصویر کاملاً از پشت پرده بیرون آمد، بچه چنان نیرویی گرفت که از آن پس بچه‌های بزرگ‌تر از خود را هم به راحتی زمین می‌زد.

داستان خیلی روشن است. تمثیل بسیار زیبایی است. ظاهراً اصل این تمثیل متعلّق به آیت‌الله میرزا جواد آقای ملکی تبریزی رضوان‌الله تعالی علیه است. این زن شوهرش مرد و پسربچه‌ای داشت و شوهر

۱. طیب، مصباح‌الهدی، ص ۲۸۵، ف ۴.

نکرد. گفت: بچه‌ام بزرگ می‌شود، جوان رعنايي می‌شود، در ایام پیری از من نگهداری می‌کند. نیازی نیست دوباره ازدواج کنم. ولی بعد دید که این بچه هفت، هشت ساله شده؛ اما در کوچی که کشتی می‌گیرد، از بچه‌های پنج، شش ساله زمین می‌خورد. خیلی غصه‌دار شد. گفت: من را ببین دلم را به چه کسی خوش کرده‌ام! در فکر فرورفت که چه شده بچه‌اش این قدر رنجور و ضعیف است. فهمید که بچه‌های دیگر بابا دارند. پدرشان می‌آید می‌گوید: عزیزم! بیا برویم مثلاً غذا بخوریم؛ بیا برویم گردش؛ بیا برویم ...؛ اما این بچه بالای سرش پدر ندارد. این است که در خودش فرورفته و افسرده و پژمرده شده است.

زن فهمیده‌ای بود. گفت مشکل را حل می‌کنم. به یک نقاش سفارش داد، عکس پهلوان خیلی قوی هیکل و خوش‌اندامی را کشید؛ بازوبندهای پهلوانی به دستش، مدال‌ها هم به گردنش آویخته و به سینه‌اش نصب شده بود. تابلو را آورد و پرده‌ای هم روی آن انداخت و بچه را صدا زد. گفت: می‌خواهی بابایت را ببینی؟ گفت: بله. شروع کرد آرام آرام پرده را کنار زدن و توصیف کردن. گفت: این مدال را می‌بینی به گردنش آویخته شده؟ پهلوان جهان را زمین زد، این مدال را به او دادند. آن یکی را می‌بینی؟ این کار را کرد... هرچه بیشتر تعریف می‌کرد و هیکل بابا هم بیشتر از پشت پرده بیرون می‌آمد، این پسری که درهم خرد شده و جمع شده بود، باز می‌شد. وقتی پرده کامل کنار رفت، دید پسری چه پهلوانی است! قهرمان جهان بوده! پشت همه‌ی پهلوان‌های جهان را به خاک می‌مالیده! روحیه گرفت؛ قدرت گرفت و بعد از آن بچه‌های بزرگ‌تر از خودش را هم زمین می‌زد. این مثال زیبا مُمَثَّلش چیست؟

شیعه هم در دوران غیبت مثل آن بچه است که پدر را بالای سر خود نمی‌بیند.

شیعه پدر خود را نمی‌بیند. پیغمبر ﷺ فرمودند: **أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَا هَذِهِ الْأُمَّةِ**^۲. امام پدر است. شیعه در دوران غیبت چون این پدر را بالای سر خودش ندیده است، خیلی احساس ضعف می‌کند؛ احساس کوچکی می‌کند؛ خودش را کوچک حساب می‌کند.

اگر کسی پیدا شود که بتواند در توصیف امام حق مطلب را ادا کند، شیعه چنان زنده می‌شود و قدرت می‌گیرد که هیچ‌کس در عالم نمی‌تواند در برابر او بایستد.

آخر باور کنیم که ما بی‌کس نیستیم؛ باور کنیم بچه‌ی یتیم بی‌پدر نیستیم؛ باور کنیم پدر داریم؛ سایه‌ی پدر بالای سرمان است. پدری که همه‌ی عالم زیر نگین فرمانروایی اوست؛ مُلک و ملکوت عالم همه تحت فرمان اوست؛ ولی اعظم خداست. کسی حجّت خدا را بشناسد، پدر خودش را بشناسد، دیگر احساس ضعف خواهد کرد؟! چنان قدرت می‌گیرد که همه‌ی عالم هم جلویش بایستند، او یک‌تنه می‌ایستد و میدان را خالی نمی‌کند. خودش را از همه قوی‌تر می‌بیند. منتها کسی تا به حال نبوده و نیامده ما را نسبت به حقیقت ولایت آگاه کند؛ حجّت خدا را به ما بشناساند. معرفه الحجة خیلی حیات‌بخش است؛ زنده‌کننده است. این است که اگر انسان حجّت خدا را بشناسد، چه از راه بیرون و مطالعه و درس آموختن و سخنرانی گوش کردن و امثال اینها، چه (به امید خدا) کم‌کم از درون حجّت خدا را ملاقات کند، آن پدرش را در درون خودش ببیند، زنده می‌شود. وقتی دید در درون خودش چه حقیقت عظیمی هست، اگر همه‌ی عالم جلویش بایستند، او یک‌تنه میدان را خالی نمی‌کند؛ خودش را بزرگ‌تر از همه می‌بیند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۹۵ و محدث‌نوری، مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۱۴.